

دعاوی مرتبط و بررسی شش معیار برای شناخت آن*

فریدون نهرینی**

دانشیار گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

حبیب‌الله پور صادقی

دانش آموخته دکتری حقوق خصوصی، پردیس بین‌المللی کیش، دانشگاه تهران

حسن محسنی

دانشیار گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۶/۱۴ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۷/۱)

چکیده

ارتباط میان دعاوی اگرچه آثار بسیار مهمی بر فرایند دادرسی و رأی دادگاه‌ها دارد، قانونگذار به‌غیر از تعریف مفهوم ارتباط کامل، معیار عینی برای تشخیص مصداق ارتباط مقرر نکرده است. در این تحقیق شش معیار برای ارتباط معرفی شده است: ارتباط به‌مثابه همبستگی و وابستگی، ارتباط همسو و ناهمسو، ملازمه اثباتی و اثر اسباب حکم هر دعوا، امر قضاوت‌شده، جمع اجرای دو حکم، معیار قابلیت استماع دعاوی تجزیه‌ناپذیر و معیار منع محکومیت مضاعف. منبع این شش معیار آنچنان که در مقاله آمده، برداشت و روش برخورد رویه قضایی است. این شش معیار با هدف اجرای صحیح عدالت در کلیه دادرسی‌ها با عطف توجه به صلاحیت محاکم اعمال می‌شوند.

واژگان کلیدی

ارتباط کامل، تقابل، دعاوی مرتبط، دعاوی متعدد، وحدت منشأ.

* مقاله مستخرج از رساله دکتری می باشد.

** نویسنده مسئول

۱. مقدمه

دعاوی متعدد در یک دادخواست یا رسیدگی، قابل اقامه و توأم با یکدیگر نیستند، مگر اینکه میانشان نوعی پیوند وجود داشته باشد که به «ارتباط» موسوم است. برخی از مشکلات بحث در مفهوم ارتباط میان دعاوی است و برخی دیگر ناظر بر معیار شناخت آن. در مورد نخست، برای رسیدن به تحلیل شایسته می‌توان ارتباط را به معنای «همبستگی» و «وابستگی» میان دعاوی بررسی کرد. همبستگی میان دعاوی به معنای هم‌ریشه (سبب یا مبنا یا منشأ) بودن دعاوی است و ارتباط به‌مثابه مناسبت کامل که از وابستگی هر یک از دعاوی به هم سخن می‌گوید. به‌نظر می‌رسد قانونگذار همبستگی میان دعاوی را متجلی در واژگان «وحدت منشأ» دیده و وابستگی متحقق در عبارت «ارتباط کامل» است. در این معنا، همبستگی صرفاً گویای نوعی پیوند میان دعاوی است که به اعتبار ریشه مشابه یا یکسان به‌وجود آمده است و دعاوی همیشه لزوماً مرتبط نیستند، بلکه در نتیجه ایجاد و تحقق یک عمل یا واقعه حقوقی به معنای عام، همبسته شده‌اند؛ به بیان دیگر، نه قانونگذار و نه صاحب اراده و نه واقعه اتفاقی به‌خودی‌خود دعاوی را به هم مرتبط نمی‌کند، بلکه اثر ناشی از عمل یا واقعه قانونی چنین وضعیتی را ایجاد می‌کند. در جهت مخالف، وابستگی میان دعاوی نوع و درجه‌ای از پیوند است که بی‌توجهی بدان در اعتبار امر قضاوت‌شده، اجرای احکام (دور یا عدم صدور حکم بعدی) و حتی در قابلیت استماع دعاوی مؤثر است. درباره مشکل معیار شناخت ارتباط نیز مقنن راهکار روشنی ارائه نکرده و در مفهوم ارتباط کامل به تأثیر یک حکم بر دیگری بسنده کرده است (ماده ۱۴۱ ق.آ.د.م^۱)، اما این معیار در رویه قضایی توسعه یافته و دکترین حقوقی نیز بر حدود و گستره آن افزوده است. شش معیار از دکترین حقوقی و رویه قضایی برای تشخیص ارتباط که امری موضوعی است یافت شده است؛ اثر یک حکم بر حکم دیگر که دو دسته‌اند: اثر اعتبار امر قضاوت‌شده و اثر سبب حکم؛ تلازم اثباتی دو دعوا بر هم و تلازم اجرایی آنان؛ و سرانجام معیار منع محکومیت مضاعف و تحقق شرط استماع دعوا را می‌توان بررسی کرد. هر یک از این معیارها دارای شواهدی در رویه قضایی است که برای نخستین‌بار به‌صورت یکجا از نظر می‌گذرد. ثمره و فایده نوشتار حاضر در این است که به کسی که قصد دارد به استناد ماده ۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی دعاوی متعددی را در یک دادخواست طرح کند یا با اتکا به ماده ۱۰۳ یا بند ۲ ماده ۸۴ آن قانون رسیدگی توأمان دعاوی متعدد مرتبط را بخواهد، با شناخت مفهوم و معیارهای تحقق ارتباط میان دعاوی، اندیشه و اراده جدی‌تری برای استفاده می‌دهد و می‌تواند در مقام ایراد امر مرتبط نیز با آگاهی بیشتری عمل کند. دادگاه نیز با این آگاهی بهتر می‌تواند به اجرای صحیح عدالت اهتمام ورزد. گستره این مقاله محدود

۱. کوتاه‌شده «قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹».

به دادرسی مدنی نیست و به دادرسی‌ها به‌طور کلی نظر دارد. در این مقاله کوشش می‌شود هم مفهوم ارتباط اعم از همبستگی و وابستگی دعاوی و هم معیارهای ارتباط کامل به معنای وابستگی دعاوی بررسی شود.

۲. مفهوم و اقسام ارتباط میان دعاوی

مفهوم ارتباط به معنای همبستگی و وابستگی میان دعاوی (بند ۱) و نمونه از ارتباط به‌عنوان ارتباط همسو و ناهمسو (بند ۲) موضوع این بخش هستند.

۱.۲. ارتباط به‌مثابه همبستگی و وابستگی میان دعاوی

ارتباط در لغت به معنای ربط، بستن، بستگی (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۶۴۳) و بستن چیزی به چیزی دیگر (معین، ۱۳۵۷: ۱۸۹) و نیز به معنای علاقه، اتصال، پیوستگی، پیوند چیزی به چیزی دیگر آمده است. «مرتبط» صفت مفعولی ارتباط و به معنی پیوندخورده، متصل و پیوسته است (نفسی، ۱۳۴۳: ۱۶۰).^۱ روشن است که تعریف لغوی، کمکی به پژوهندگان برای شناخت معنای اصطلاحی ارتباط نمی‌کند. قانونگذار در برخی مواد قانون آیین دادرسی مدنی اصطلاح «مرتبط» (مواد ۱۷ و ۲۲۷) و در بعضی از مواد همان قانون اصطلاح «ارتباط کامل» (۶۵، بند ۲ ماده ۸۴، ۱۰۳ و ۱۴۱) و در بعضی از قوانین خاص اصطلاح «ارتباط مستقیم» را به‌کار برده است (قانون الحاق یک تبصره به‌عنوان تبصره ۳ به ماده ۳ لایحه قانونی تشکیل دادگاه مدنی خاص ۱۳۶۶). اما مفهوم آن را به‌روشنی بیان نداشته و معیارهایی برای شناخت این مهم معرفی نکرده است. به لحاظ همین خلأ قانونی، حقوقدانان در آثار و تألیفات حقوقی خود به تعریف ارتباط میان دعاوی پرداخته‌اند. برخی استادان نوشته‌اند: «ارتباط کامل به معنی مسئله مشترکی است که در هر دو دعوا مبتلا به بوده و اشتراک آنها به‌حدی می‌باشد که اگر در دادگاه نسبت به آن دو نظر مغایر اتخاذ کنند، جمع بین دو حکم یعنی اجرای هر دو با هم غیرممکن باشد» (متین دفتری، ۱۳۹۱: ۲۱۴) و نیز برخی دیگر گفته‌اند: «ارتباط عبارت است از رابطه‌ای استوار میان دو ادعای ناهم‌اند با همدیگر برای برقراری هرچه بهتر عدالت و به موجب رابطه‌ای که با همدیگر دارند و نیز برای اینکه حکم آنها در یک زمان صادر شود و نیز برای آنکه از اطاله دادرسی کاسته شود، با همدیگر مورد بررسی قرار می‌گیرند» (انصاری و طاهری، ۱۳۸۴: ۱۶۰ و ۱۶۱). از تعریف‌هایی که حقوقدانان در خصوص ارتباط میان دعاوی بیان داشته‌اند، چنین استنباط می‌شود که فلسفه

۱. در زبان انگلیسی To Relate به معنای ربط دادن، مرتبط ساختن، مربوط کردن، مرتبط دانستن و Relation به معنای رابطه، بستگی و ارتباط آمده (حق‌شناس، ۱۳۹۱: ۱۲۴۷) و در ادبیات فرانسه «le lien» به معنای بند، ارتباط، رشته، پیوند و رابطه به‌کار رفته است (پارسایار، ۱۳۸۰: ۵۱۷).

رسیدگی توأم به دعاوی مرتبط آن است که از صدور آرای معارض جلوگیری به عمل آید و در وقت و هزینه نیز صرفه‌جویی شود. در این میان، پیشگیری از صدور آرای متعارض اهمیت بیشتری دارد، زیرا صدور آرای متعارض بیانگر آشفتگی و ناکارآمدی دستگاه قضایی بوده و افزون‌بر آن موجب تضییع حقوق اصحاب دعوا می‌شود و با لحاظ همین آثار زیانبار، برخی حقوقدانان صدور آرای متعارض را کابوس همیشگی آیین دادرسی مدنی یاد کرده‌اند که باید برای آن چاره‌ای جست (غمامی و محسنی، ۱۳۹۰: ۶۱). تشخیص ارتباط میان دعاوی واجد آثار بسیار مهمی در فرایند دادرسی و رأی خواهد بود و با تأمل در خصوص وجود یا نبود ارتباط میان دعاوی، تصمیماتی چون توأم شدن دعاوی، قرار امتناع از رسیدگی، قرار توقف دادرسی و تفکیک دعاوی اتخاذ خواهد شد. ارتباط امری موضوعی است که اظهارنظر در مورد آن به عهده دادرسان دادگاه‌هاست و هر دادگاهی بسته به موضوع دعوا و طبع رابطه حقوقی و میزان احاطه و دانش قضایی تصمیم می‌گیرد. قانونگذار فرانسوی که در مواد ۷۰ و ۳۲۵ کد آیین دادرسی مدنی به‌جای ارتباط، اصطلاح «پیوند کافی»^۱ را به‌کار برده نیز تعریفی از آن به دست نداده و تشخیص ارتباط میان دعاوی را به‌عنوان امر ماهوی در اختیار دادرسان قرار داده است. اما یکی از حقوقدانان فرانسوی در تعریف *La connexité* گفته است: «نوعی رابطه تنگاتنگ بین دو یا چند دعواست که قضاوت عادلانه اقتضا دارد به همه آنها در یک زمان و در یک دادرسی واحد رسیدگی شود» (Cornu, 2007: 211) و یکی از دادرسی‌دانان برجسته فرانسوی نیز در تعریف امر مرتبط نوشته است: «امر مرتبط، نوعی رابطه تنگاتنگ میان دو دعواست که مشابه هم نیستند تا جایی که اجرای صحیح عدالت ایجاب می‌کند همه آنها به‌طور همزمان مورد تحقیق و رسیدگی قرار گیرند تا از راهکارهای مغایر جلوگیری و اجتناب گردد» (Cadiet, 2010: 1) به هر روی، در حقوق فرانسه نیز تلاش برای شناخت مفهوم ارتباط در قوانین بی‌ثمر است، از این رو، به‌مثابه یک امر ماهوی در اختیار دادگاه‌ها گذارده شده و آنچنان‌که در این مقاله وعده داده شده، همچون کشور ما رویه قضایی می‌تواند در شناخت آن مؤثر واقع شود. پس، از این بررسی نمی‌توان به معنای دقیق ارتباط رسید و شاید مطالعه ارتباط به معنای همبستگی و وابستگی میان دعاوی راهگشا باشد.

قانونگذار در مواد ۱۵، ۱۷، ۹۸، ۱۴۱ ق.آ.د.م ۱۳۷۹ و ماده ۳۲ ق.ت.آ.د.ع.آ ۱۳۹۲ اصطلاح «منشأ» را به‌کار برده، اما تعریفی از آن به دست نداده است. برخی نویسندگان منشأ را مرادف با «سبب دعوا» دانسته‌اند و در این زمینه گفته‌اند که منظور از منشأ یا سبب دعوا همان «جهت» است که در بند ۴ ذیل ماده ۵۱ ق.آ.د.م به‌صورت جمع به‌کار رفته است (بدریان، ۱۳۹۱:

1. Lien suffisant

۲. کوتاه‌شده «قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲».

۱۵۲ و ۱۵۳). موتولسکی دادرسی‌دان بزرگ فرانسوی برای سبب ادعا کارکردهای زیادی در دادرسی می‌شناسد که مرز توانایی‌های دادرس را تعیین می‌کند؛ او در اثر مهم خود به نقش سبب در اختیارات قاضی و نقش سبب در الزامات قاضی پرداخته و از آن بدین نتیجه رسیده است که در اختیارات قاضی، سبب درخواست، موجب می‌شود دادگاه با قواعد نوعی به ارزیابی دعوا بپردازد و محدود به امور موضوعی دعوا باشد. در الزامات قاضی نیز این سبب است که قاضی با عنایت به سبب دعواست که پیش می‌رود و حکم را بر موضوع اعمال می‌نماید (Motulsky, 1973: 101-129). پس اگر بخواهیم موضوع بغرنج سبب را بررسی کنیم، باید بگوییم که سبب دعوا از عناصر یک دعوا به‌شمار رفته و تصور وجود دعوی بدون سبب امری ناممکن است (درباره این عناصر رک: محسنی، ۱۳۹۳: ۵۰-۵۵). به واقع، خواهان هنگام تنظیم دادخواست باید هم خواسته دعوا (بند ۳ ماده ۵۱) و هم سبب دعوا (بند ۴ ماده ۵۱) را به‌طور روشن بیان کند. اهمیت این دو عنصر به‌حدی است که از مجموع آن دو می‌توان به وجود یا نبود ارتباط میان دعاوی (اصل دعوا) یا به تعبیری اظهارنظر در خصوص همبستگی و یا وابستگی میان دعاوی پی برد. با اینکه سبب دعوا از عناصر یک دعواست و طبعاً نقش محوری در تشخیص نوع ارتباط میان دعاوی دارد، اما قانونگذار از آن نیز تعریفی به دست نداده و دادرسی‌دانان بزرگی در مورد آن گفت‌وگو کرده‌اند. استاد کاتوزیان در تعریف سبب دعوا نوشته‌اند: «سبب دعوا عمل یا واقعه حقوقی است که مبنا و اساس حق مورد مطالبه را تشکیل می‌دهد» (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۲۷۱) و یکی دیگر از استادان در این زمینه نوشته‌اند که «سبب دعوا رابطه حقوقی است که خواهان وجود آن را ادعا نموده و مبتنی بر عمل حقوقی (عقد معین، ایقاعات و قراردادهای)، واقعه حقوقی (اتلاف، تسبیب، غضب و ...) و یا حکم قانون (ماده ۹۲ ق.ا.م و ماده ۵۸۹ ق.م و ...) است» (شمس، ۱۳۸۱: ۴۷). ارجاع تعریف منشأ دعوا به سبب دعوا فقط موجب پیچیده‌تر شدن بحث می‌گردد، چراکه برای روشن کردن یک امر به موضوعی تاریک تشبث شده است. این‌گونه بوده که مقنن فرانسوی در کد آیین دادرسی مدنی ۱۹۷۶ اساساً از واژه سبب استفاده ننمود و به‌جای آن به واژه «مبنای حقوقی» در ماده ۶ اکتفا کرد (محسنی، ۱۳۹۳: ۲۰۶-۲۰۳). به‌نظر می‌رسد منظور قانونگذار از دعاوی هم‌منشأ یا به‌عبارتی دارای منشأ واحد دعاوی است که از یک عمل یا واقعه حقوقی نشأت گرفته و دارای یک ریشه باشند، به نحوی که بتوان گفت که این دعاوی در یک مبنای حقوقی همبسته‌اند؛ ماده ۱۵ ق.ا.د.م این برداشت را تقویت کرده و با روشنی بیشتری آن را بیان می‌دارد. به هر روی به عقیده برخی استادان و نویسندگان صرف وحدت منشأ دو یا چند دعوا لزوماً به مفهوم ضرورت توأم کردن آنها نبوده یا به اقتضای رعایت اصل استقلال دعاوی به‌طور جداگانه مورد رسیدگی و انشا رأی قرار گیرند (واحدی، ۱۳۷۰: ۱۰؛ غمامی، ۱۳۸۳: ۲۲۷؛ محسنی، ۱۳۹۵: ۱۹۳). در واقع، نقش اصلی ارتباط میان

دعاوی و ضرورت توأم شدن آنها، به تأثیرگذاری هر یک از دعاوی بر یکدیگر بازمی‌گردد. بر همین بنیان، یکی از حقوقدانان صرف وحدت منشأ میان دعاوی اصلی و متقابل و بدون وجود ارتباط کامل را مجوزی برای توأم شدن آنها ندانسته است (واحدی، ۱۳۷۰: ۹). به باور این حقوقدان در توأم شدن دعاوی اصلی و متقابل، نقش اساسی را ارتباط کامل بازی می‌کند و اگر بحث از هر دو عامل شده است، تنها از این جهت بوده که معمولاً وقتی اتحاد منشأ بین دو دعوا وجود دارد، ارتباط کامل هم بینشان موجود است (واحدی، ۱۳۷۰: ۱۰؛ و نیز: محسنی، ۱۳۹۵: ۱۸۶-۱۸۳ که معتقدند منشأ یا سبب واحد را رویه قضایی فرانسه به‌عنوان معیاری برای شناخت ارتباط معرفی کرده و سپس وارد حقوق ایران شده است). بر این اساس، ارتباط میان دعاوی باید تا اندازه‌ای جدی باشد که یک دعوا را به دعوی دیگر وابسته کند و این وابستگی رسیدگی توأم را ایجاب کند. با وجود این، یکی از حقوقدانان وحدت منشأ میان دو دعوا را موجب توأم شدن دعاوی می‌داند (شمس، ۱۳۸۰: ۵۰۴). مبنای نظر این حقوقدان به مقررات مواد ۱۷ و ۱۴۱ق.آ.م. بازمی‌گردد.

۲.۲. ارتباط همسو و ناهمسو

نقش و تأثیر ارتباط میان دعاوی برحسب اینکه دعاوی مرتبط از سوی خواهان و در ضمن یک دادخواست اقامه شده یا اینکه از سوی اصحاب دعوا به طرفیت یکدیگر مطرح شده باشد، متفاوت است. بر این بنیاد، این تفاوت را زیر دو عنوان ارتباط همسو با خواست خواهان و ارتباط ناهمسو با خواست او بررسی می‌کنیم.

۲.۲.۱. ارتباط همسو (به خواست خواهان)

اصل استقلال دعاوی از اصول بنیادین دادرسی مدنی به‌شمار می‌آید که مطابق آن هر دعوایی باید به‌طور مستقل و به موجب یک دادخواست جداگانه اقامه شود. با وجود این، بررسی پیشینه قانونگذاری حکایت از آن دارد که بنا به مصالحی همچون سرعت در دادرسی و صرفه‌جویی در وقت و سهولت در اجراء، این اصل بنیادین با یک استثنا مواجه شده است. قانونگذار در ماده ۶۵ ق.آ.د.م ۱۳۷۹ ضابطه‌ای برای طرح دو یا چند دعوا در ضمن یک دادخواست بیان داشته است؛ مطابق ماده مزبور در صورتی می‌توان دو یا چند دعوا را در ضمن یک دادخواست اقامه کرد که میان آنها ارتباط کامل وجود داشته باشد یا در صورت نبود ارتباط کامل، دادگاه بتواند در ضمن یک دادرسی به آنها رسیدگی کند. رویکرد قانونگذار در قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ نیز جالب توجه است. قانونگذار در قانون اخیر از هر دو ضابطه بهره برده است. بدین‌گونه که معیار و ضابطه اقامه دو یا چند شکایت در ضمن یک دادخواست را ارتباط میان آنها دانسته و در مورد شکایت‌های اشخاص

متعدد در ضمن یک دادخواست نیز به معیار منشأ و مبنای واحد اشاره داشته است، بدین گونه که اگر اشخاص متعدد، شکایت‌های خود را به موجب یک دادخواست مطرح کنند، در صورتی که شکایت‌های مطرح شده دارای منشأ و مبنای واحد بوده و شعبه بتواند نسبت به همه موارد در ضمن یک دادرسی اتخاذ تصمیم کند، در ضمن یک رأی اتخاذ تصمیم خواهد کرد و در غیر این صورت آنها را از یکدیگر تفکیک کرده و به طور جداگانه رسیدگی خواهد کرد (ماده ۳۲ ق.آ.د.ع.ا. ۱۳۹۲). به هر روی، همان‌طور که ماده ۶۵ ق.آ.د.م مقرر کرده، چنانچه دو یا چند دعاوی مرتبط با یکدیگر در ضمن یک دادخواست اقامه شود، دادگاه موظف است به تمامی آنها در ضمن یک دادرسی رسیدگی کرده و به موجب یک رأی نیز درباره همه دعاوی اتخاذ تصمیم کند. بدیهی است در این صورت، نتیجه دعاوی نخست نقشی بسزا و تأثیری انکارناپذیر بر دعاوی دیگر دارد و چنانچه در دعاوی نخست حکم به سود خواهان صادر شود، این حکم بر دعوا یا دعاوی دیگری که در ضمن همان دادخواست اقامه شده نیز تأثیر خواهد گذارد و پیروزی خواهان را در آن دعاوی نیز در پی خواهد داشت و به همان نسبت صدور حکم به زیان خواهان در دعاوی نخست، دور حکم به بی‌حقی خواهان در دعوا یا دعاوی بعدی را به دنبال خواهد داشت.

در مورد تأثیر قابلیت شکایت از آرای دعاوی متعدد همسو که در ضمن یک دادخواست اقامه شده نیز اختلاف نظر وجود دارد. برخی حقوقدانان بر این باورند که اگرچه قانونگذار اقامه دو یا چند دعاوی دارای ارتباط کامل با یکدیگر را در ضمن یک دادخواست مجاز دانسته، اما هر یک از این دعاوی از حیث قابلیت شکایت از آرا استقلال خود را حفظ می‌کنند (شمس، ۱۳۸۱: ۴۲). اما به باور پژوهندگان هر گاه دو یا چند دعاوی مرتبط در ضمن یک دادخواست مطرح شوند، از حیث قابلیت شکایت مؤثر در یکدیگر بوده و چنانچه یکی از آنها برحسب مورد قابل تجدیدنظر یا قابل فرجام باشد، دعوا یا دعاوی دیگر در ضمن همان دادخواست نیز برحسب مورد قابل تجدیدنظر و قابل فرجام خواهند بود، زیرا میان آن دعاوی نوعی پیوند وجود دارد و در مرحله بعدی دادرسی (تجدیدنظر) یا رسیدگی فرجامی نیز باید به‌نحو توأم رسیدگی شوند. بررسی آرای دادگاه‌ها و رویه قضایی دیوان عالی کشور نیز مؤید این باور است؛ چنانکه اگر یکی از دعاوی قابل تجدیدنظر یا قابل فرجام باشد، دعوا و یا دعاوی دیگر نیز به تبع آن قابل تجدیدنظر و یا قابل فرجام شناخته شده است (مذاکرات و آرای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، ۱۳۸۵: ۳۰۰ - ۲۹۷). این دیدگاه از آن جهت منطقی‌تر و موجه‌تر به نظر می‌رسد که اصولاً دعاوی مرتبط اقامه شده در ضمن یک دادخواست باید بنا به مصالحی چون پیشگیری از صدور آرای معارض و صرفه‌جویی در وقت به‌نحو توأم رسیدگی شوند و تفکیک آنها در مرحله تجدیدنظر یا

رسیدگی فرجامی چه‌بسا صدور آرای متعارض و تضييع حقوق اصحاب دعوا را در پی داشته باشد.

۲.۲.۲. ارتباط ناهمسو (به خواست متداعیین)

شکل دیگر ارتباط میان دعاوی به موقعیت و جایگاه اقامه‌کنندگان آن در دادرسی بازمی‌گردد. در این شکل خواهان به طرفیت یک یا چند شخص به‌عنوان خوانده طرح دعوا می‌کند و پس از آن نیز خوانده به طرفیت خواهان دعوی پیشین در قالب و آیین شرایط دعوی متقابل یا بدون رعایت آن و به‌عنوان یک دعوی مستقل و مرتبط اقامه دعوا می‌کند و نیز با توجه به ماهیت دعوا و طبع رابطه حقوقی، ممکن است در دعوی اخیر، افزون‌بر خواهان دعوی پیشین، به طرفیت شخص ثالثی هم اقامه دعوا شود. به هر روی، به لحاظ ارتباط کامل میان دعاوی و مصالحی چون اجرای صحیح عدالت و پیشگیری از صدور آرای معارض و صرفه‌جویی در وقت و هزینه، رسیدگی توأم به این دعاوی امری بایسته است و اهمیت این موضوع در همکاری طرفین دعوا با دادگاه به‌منظور انجام یک دادرسی مطلوب تا آنجا پیش رفته که قانونگذار در فراز پایانی ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م به اصحاب دعوا و وکلای آنان تکلیف کرده تا دادگاه را از وجود دعوی دارای ارتباط کامل با یکدیگر آگاه سازند. دعوی دارای ارتباط کامل، برحسب مورد ممکن است در یک شعبه دادگاه یا در شعب متعدد یک دادگاه (ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م) یا در دو دادگاه هم‌عرض (بند ۲ ماده ۸۴) و حتی در یک دادگاه نخستین و دادگاه تجدیدنظر استان مطرح و در جریان رسیدگی قرار داشته باشد. در فرض اخیر، اگرچه قانون ساکت است (ماده ۱۹ ق.آ.د.م)، باید گفت که نظر به تفاوت درجه (صلاحیت ذاتی) دادگاه نخستین و دادگاه تجدیدنظر استان، قرار توقف دادرسی صادر خواهد شد (شمس، ۱۳۸۰: ۴۶۷) و در موارد دیگری که بدان اشاره شد، بایسته است دعاوی به‌نحو توأمان مورد رسیدگی و اتخاذ تصمیم قرار گیرند. چنانکه گفته شد، قانونگذار به‌جز فراز پایانی ماده ۱۴۱ ق.آ.د.م معیارهای تشخیص ارتباط میان دعاوی را تبیین نکرده و همانند حقوق فرانسه، به‌عنوان یک امر ماهوی به عهده دادگاه‌ها گذارده است و این دادگاه است که با توجه به نوع و ماهیت رابطه حقوقی حاکم بر طرفین در این زمینه اظهارنظر کرده و برحسب مورد اقدام به توأم نمودن دعاوی یا تفکیک آنها می‌کند. به هر روی هر گاه دو دعوا در یک شعبه دادگاه مطرح و ارتباط میان آنها محرز باشد، همان شعبه خود اقدام به رسیدگی توأم می‌کند و تشخیص شعبه دادگاه ملاک عمل خواهد بود. لیکن، اگر دعاوی متعدد در شعب متعدد همان دادگاه مطرح و در جریان رسیدگی باشند، در آن صورت هر دو پرونده به نظر رئیس شعبه اول دادگاه عمومی رسیده و چنانچه وجود ارتباط کامل میان دعاوی را محرز بدانند، رسیدگی به هر دو دعوا به یکی از

شعب همان دادگاه ارجاع و به‌نحو توأم مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت (ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م). از دیرباز رویه قضایی بر این بوده که دعاوی دارای ارتباط کامل، به‌منظور رسیدگی توأم به شعبه‌ای ارجاع می‌شود که دارای سبق ارجاع است. با وجود این، ممکن است رئیس شعبه اول با در نظر گرفتن مسائلی چون تراکم پرونده‌های یک شعبه، طولانی بودن اوقات دادرسی و تخصص و دانش قضایی دادرس، رسیدگی به هر دو دعوا را به شعبه‌ای ارجاع کند که سبق ارجاع نداشته یا به‌عبارتی دیگر دیرتر شروع به رسیدگی کرده باشد. رویکرد قانونگذار در مورد ارجاع دعاوی مرتبط مطروح در شعب دیوان عدالت اداری متفاوت از مقررات قانون آیین دادرسی مدنی است و در مرجع قضایی اخیر علاوه بر سبق ارجاع، تشخیص رئیس دیوان مورد توجه است و ارزیابی رئیس شعبه دیوان صرفاً نوعی ارزیابی مقدماتی است و از روش قانون آیین دادرسی مدنی تبعیت نمی‌کند. ماده ۵۱ ق.ت.آ.د.ع.ا در این زمینه بیان می‌دارد: «شکایات مطروحه در دیوان که به تشخیص رئیس دیوان دارای موضوع واحد یا مرتبط باشد در یک شعبه رسیدگی می‌شود و در صورت ارجاع به چند شعبه، به همه پرونده‌ها در شعبه‌ای که سبق ارجاع دارد رسیدگی به‌عمل می‌آید».

در راستای احراز ارتباط میان دعاوی، توجه دادگاه به جهات موضوعی و حکمی مربوط به هر دو دعوا امری بایسته است. دادگاه باید در این کار به تمام جهات و مبانی هر دو دعوا توجه داشته باشد و در ضمن یک رأی در خصوص هر دو دعوا به‌نحو مستدل و مستند تصمیم‌گیری کند. با توجه به مفهوم ارتباط کامل میان دعاوی و معیارهای شش‌گانه‌ای که بررسی خواهد شد، قدر مسلم این است که دادگاه نمی‌تواند هر دو دعوا را بپذیرد و با ورود در ماهیت دعاوی به نفع خواهان‌های آن حکم صادر کند، بلکه در این نوع ارتباط ناهمسو، دور حکم بر پذیرش یک دعوا ملازمه با صدور حکم بر بی‌حقی در دعاوی دیگر دارد و چنانچه دادگاه با رسیدگی ماهوی، در ضمن یک رأی به سود خواهان هر دو دعوا رأی صادر کرد، بی‌گمان این امر از موجبات نقض رأی از درون متعارض در مراجع قضایی بالاتر خواهد بود؛ چراکه صدور دو حکم محکومیت در ضمن یک دادرسی و یک رأی قابل جمع نبوده و در مابینت با یکدیگر خواهند بود. به همین علت، دیوان عالی کشور در یکی از آرای خود، دادنامه صادره از دادگاه نخستین مبنی بر پذیرش دعاوی خلع ید و همچنین محکومیت مالک به پرداخت حقوق زارعانه را در مابینت با یکدیگر دانسته و در مقام نقض آن برآمده است (مذاکرات و آرای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، ۱۳۸۱: ۳۲۷ و ۳۲۶). هنگامی که دو یا چند دعوا به لحاظ داشتن ارتباط با یکدیگر توأم شوند، دادگاه در راستای رعایت اصل حقوق دفاعی و مدنظر قرار دادن سایر اصول و موازین دادرسی، باید هم ادعاها و هم دفاعیات هر دو طرف را بشنود و پس از بررسی دلایل استنادی هر یک از طرفین و سنجش توان اثباتی آن، در ضمن یک رأی نسبت به هر دو دعوا اتخاذ

تصمیم کند. بنابراین، چنانچه دادگاه این مهم را مراعات نکرده و صرفاً نسبت به یکی از دعاوی اقدام به صدور رأی کند، این امر برخلاف اصول دادرسی، به‌ویژه اصل مقرر در ماده ۳ ق.آ.د.م خواهد بود و مراجع قضایی بالاتر باید با نقض آن، پرونده را برای رسیدگی و اتخاذ تصمیم نسبت به هر دو دعوا به دادگاه نخستین اعاده کنند. از این رو دور حکم بر محکومیت فروشده به تنظیم سند رسمی انتقال و توأم نکردن دعوی تأیید فسخ معامله و یا صدور حکم بر ابطال معامله، در مخالفت آشکار با موازین قانونی بوده و به همین علت رویه قضایی چنین آرای را شایسته نقض دانسته است (مذاکرات و آرای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، ۱۳۸۱: ۲۴۴-۲۲۷؛ زندی، ۱۳۹۱: ۲۸۴ و ۲۸۵). همچنین اگر دادگاه درباره یکی از دعاوی اثباتاً اظهار نظر کند، در ضمن همان رأی باید به‌طور صریح و منجز و بدون هیچ‌گونه ابهامی نفیاً حکم صادر کند و تصمیم خود مبنی بر محکومیت خوانده یا صدور حکم بر بی‌حقی خواهان را به‌طور آشکار بیان دارد و با فرض پذیرش یکی از دعاوی و صدور حکم به سود خواهان، در دعوی دیگر نیز باید به‌طور روشن و منجز حکم بر بی‌حقی صادر کند.

از جهت تجدیدنظر و فرجام‌پذیری، سرنوشت دعوی مرتبط ناهمسو نیز همچون دعوی همسو بایسته است بررسی شود. قوانین همچون ارتباط همسو صراحت کافی ندارند. خوشبختانه رویه قضایی در دهه گذشته به‌درستی عمل کرده و تا حدود زیادی این خلأ قانونی را پر کرده است. اداره حقوقی قوه قضاییه به موجب نظریه مشورتی شماره ۷/۱۹۶۰ - ۱۳۸۲/۴/۳۱ قابلیت تجدیدنظرخواهی دعوی متقابل را قابل تسری به دعوی اصلی تقویم‌شده به کمتر از سه میلیون ریال دانسته و دعوی اصلی را نیز به تبع دعوی متقابل قابل تجدیدنظر شناخته است (خرازی و همکاران، ۱۳۹۳: ۳۰۲) و دیوان عالی کشور هم در یکی از آرای خود دعوی اصلی تقویم‌شده به کمتر از نصاب مقرر در بند «الف» ماده ۳۳۱ ق.آ.د.م را به تبع دعوی ورود شخص ثالث مقوم‌شده به بیشتر از سه میلیون ریال، قابل تجدیدنظر دانسته و قرار رد تجدیدنظرخواهی را که به این اعتبار از دادگاه تجدیدنظر استان صادر شده بود نقض و پرونده را در اجرای بند «الف» ماده ۴۰۱ ق.آ.د.م به‌منظور رسیدگی در ماهیت تجدیدنظرخواهی به دادگاه صادرکننده قرار منقوض اعاده کرده است (عابدیان و همکاران، ۱۳۸۸: ۳۴۸). در رسیدگی‌های فرجامی نیز رویکرد دیوان عالی کشور بر این بوده است که با قابل فرجام بودن یکی از دعاوی به لحاظ آنکه خواسته بیش از ۲۰ میلیون ریال است، دعوی مرتبط نیز که به کمتر از نصاب مذکور تقویم شده، قابل فرجام شناخته شده است (مذاکرات و آرای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، ۱۳۸۷: ۱۰۶-۷۵؛ البته درباره خواسته یا بهای خواسته قابل فرجام رک: ابهری، ۱۳۹۱: ۶۵-۶۷). این رویکرد دیوان عالی کشور تنها در مورد دعوی مالی نبوده و بلکه یک دعوی غیرمالی غیرقابل فرجام را به تبع

دعای غیرمالی قابل فرجام، فرجام‌پذیر دانسته است (مذاکرات و آرای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، ۱۳۸۹: ۶۷۶-۶۶۱).

۳. معیارهای تشخیص ارتباط میان دعاوی

شناخت ارتباط میان دعاوی گام نخست اجرای صحیح عدالت و رعایت اصول بنیادین دادرسی است. با وجود اهمیتی که دارد، قانونگذار معیارهای شناخت این مهم را به درستی تبیین نکرده است. پژوهندگان به شش معیار برای تشخیص ارتباط دست یافته‌اند که برخی از آنها ناظر بر اثر اسباب حکم و تلازم اثباتی دعاوی (بند ۱)، برخی به اعتبار امر قضاوت‌شده و ممکن نبودن اجرای دو حکم (بند ۲) و برخی نیز در خصوص استماع دعاوی تجزیه‌ناپذیر و منع محکومیت مضاعف است (بند ۳). در ادامه این معیارها معرفی می‌شود.

۳.۱. معیار ملازمه اثباتی و اثر اسباب حکم دعاوی

آنچنان که از نظر گذشت، یکی از شرایط طرح و رسیدگی به دعوا آن است که هر دعوا باید به موجب یک دادخواست اقامه شود. به دیگر سخن، اقامه دو یا چند دعوا ضمن یک دادخواست مجاز نیست، مگر اینکه میان این دعاوی ارتباط کامل وجود داشته باشد. حقوقدانان از قاعده‌ای که به‌طور خلاصه از آن سخن گفته شد، به «اصل استقلال دعاوی» تعبیر کرده‌اند (غمای، ۱۳۸۳: ۲۲۷؛ محسنی، ۱۳۹۱: ۷۵). در فرضی که دو یا چند دعوا در ضمن یک دادخواست اقامه می‌شود، در بیشتر موارد پذیرش دعوی نخست تأثیر مستقیم بر دعوی دوم خواهد گذارد یا به دیگر سخن، با صدور حکم به سود خواهان در دعوی نخست، پیروزی او در دعوی مرتبط دیگری که در ضمن همان دادخواست اقامه شده، مسلم خواهد بود. پس، ارزش حقوقی و اعتبار قانونی ادله‌ای که خواهان برای اثبات دعوی نخست خود ارائه می‌دهد و همچنین توان اثباتی آن، نه تنها نقش و تأثیر بسزایی در پیروزی خواهان در آن دعوا دارد و بلکه سرنوشت دعوا یا دعوی دیگری هم که در همان دادخواست مطرح شده نیز به آن پیوند خورده است. بنابراین، چنانچه دعوی الزام به تنظیم سند رسمی انتقال یک دستگاه اتومبیل و تسلیم آنکه موعدهش نیز فرارسیده در ضمن یک دادخواست اقامه شود، بی‌گمان با صدور حکم الزام فروشنده به تنظیم سند رسمی انتقال، پذیرش دعوی الزام به تسلیم مبیع هم مسلم خواهد بود، زیرا صدور حکم محکومیت فروشنده به تنظیم سند رسمی انتقال فرع بر احراز صحت عقد بیع خواهد بود و با احراز این امر، تسلیم مبیع هم جزو آثار آن است. این دعاوی به هم تلازم اثباتی دارند و این وابستگی اثباتی می‌تواند معیاری برای تشخیص ارتباط میان دعاوی باشد.

سبب یا اسباب حکم نیز می‌تواند معیار دیگری باشد. برخی استادان نیز برای هر حکم دادگاه دو بخش اسباب حکم و منطوق حکم شناخته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۱۶۳). با توجه به مقررات ماده ۲۹۶ ق.آ.د.م و ماده ۵۹ ق.آ.د.ع.ا ۱۳۹۲ می‌توان «مقدمه حکم» را نیز بخش دیگری از حکم هر مرجع قضایی دانست. از میان این سه بخش، اسباب حکم اهمیت و جایگاه ویژه‌ای دارد. در این بخش، دادگاه به استدلال و تجزیه و تحلیل دلایل طرفین می‌پردازد. اسباب حکم جهات و دلایلی است که موجب اقتناع دادرس در حاکمیت یکی از دو طرف و انگیزه او در صدور حکم می‌شود و در تعریف آن گفته‌اند، مجموع اموری است که مبنا و اساس حکم را تشکیل می‌دهد و آن را موجه می‌سازد (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۱۶۳). به هر روی، منطوق حکم در پی اسباب حکم می‌آید و باید میان این دو بخش همخوانی و هماهنگی وجود داشته یا به دیگر سخن، منطوق و نتیجه حکم مبتنی بر اسباب حکم باشد، در غیر این صورت از موجبات نقض حکم در رسیدگی فرجامی خواهد بود (ماده ۳۷۳ ق.آ.د.م). برحسب رویه قضایی، وقتی دو یا چند دعوای مرتبط به‌نحو توأم رسیدگی شوند، دادگاه در راستای پذیرش یا رد یکی از دعوای به بیان اسباب حکم می‌پردازد و با صدور حکم در یکی از دعوای، درباره پذیرش یا رد دعوای مرتبط دیگری که در ضمن همان دادخواست طرح شده یا دعوایی که به‌طور جداگانه از سوی اصحاب دعوا علیه یکدیگر اقامه و به‌نحو توأم مورد رسیدگی قرار گرفته‌اند، دوباره به بیان اسباب حکم نمی‌پردازد و بلکه حکم مربوط بر دعوای دیگر را نیز بر اسباب حکم پیشین مبتنی می‌سازد. اگرچه این معیار به‌روشنی در قانون مقرر نشده، اما دیوان عالی کشور در رأی شماره ۳۷۷-۱۴۷۷۵ مورخ ۱۳۱۷/۳/۲۴ بیان داشته: «مراد از ارتباط کامل بین دو دعوی این است که صدور رأی در یکی از آن دو دعوی موجب بی‌نیازی از انشاء رأی در مورد دعوی دیگر باشد یا اثبات یکی از آن دو دعوی موجب اثبات یا رد دعوی دیگر گردد» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۵: ۵۲۸). در واقع، هنگامی که دادگاه دو دعوای مرتبط را به‌نحو توأم رسیدگی می‌کند، بایسته است در ضمن یک رأی نسبت به هر دو دعوا اتخاذ تصمیم کند و منطوق حکم هر دو دعوا را به‌طور روشن و بدون هیچ ابهامی بیان دارد و صدور حکم در یکی از دو دعوا به مفهوم بی‌نیازی از انشای منطوق حکم دیگر نخواهد بود و مقصود دیوان عالی کشور در این رأی، چیزی جز تأثیر اسباب حکم یکی از دعوای بر دعوای دیگر نیست.

۲.۳. معیار امر قضاوت‌شده و جمع اجرای دو حکم

قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده یکی از قواعد بنیادین در تمام دادرسی‌ها به‌شمار می‌رود و به نظر پژوهندگان اهمیت و جایگاه آن در تشخیص ارتباط میان دعوای کاربرد دارد. با صدور حکم قطعی به نزاع و اختلاف میان طرفین پایان بخشیده می‌شود و طرفین دعوا و حتی تمامی

سازمان‌ها و مراجع دولتی نیز باید آن را محترم بشمرند و مفاد آن را به موقع اجرا گذارند. ریشه و مبنای این قاعده به نظم عمومی و ایجاد ثبات و آرامش در جامعه بازمی‌گردد. اگر قرار بر این باشد، هر یک از طرفین دعوا که حکم به زیان او صادر شده پس از چندی دوباره دعوا را از سرگیرد، در آن صورت احکام مراجع قضایی اعتبار و جایگاه خود را از دست خواهند داد و افزون‌بر آن صلح و امنیت اجتماعی نیز به مخاطره خواهد افتاد (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۴۸ و ۴۹). پرسش این است که با فرض رسیدگی جداگانه و صدور حکم و قطعیت آن پیش از دیگری، آیا آثار ناشی از این حکم قطعی مانع ادامه رسیدگی دعوی دیگر خواهد شد یا خیر؟ چنانچه پاسخ به این پرسش مثبت باشد، بی‌گمان ارتباط میان دعاوی از نوع ارتباط کامل یا وابستگی میان دعاوی خواهد بود. در واقع، با صدور حکم قطعی، مراجع قضایی دیگر نیز باید از مفاد و آثار حکم پیروی کرده و آن را در تصمیمات قضایی خود مدنظر قرار دهند و با لحاظ آن تصمیم‌گیری کنند. بنابراین، چنانچه خریدار یک مال غیرمنقول ثبت‌شده، به طرفیت فروشنده دعاوی الزام به تنظیم سند رسمی انتقال اقامه و موفق به تحصیل حکم به نفع خود شود، پس از آن دیگر امکان رسیدگی به دعاوی تأیید فسخ معامله وجود ندارد؛ اعم از اینکه دعاوی تأیید فسخ معامله به‌طور همزمان در همان دادگاه یا دادگاه دیگر مطرح و در جریان رسیدگی باشد و دادگاه اخیر باید مبادرت به صدور قرار عدم استماع کند. با وجود اهمیتی که از جایگاه و آثار این قاعده گفته شد، اداره کل حقوقی قوه قضاییه به موجب نظریه مشورتی شماره ۷/۲۴۳۸ - ۱۳۹۱/۱۲/۵ رسیدگی به دعاوی تأیید فسخ معامله را پس از صدور حکم قطعی الزام به تنظیم سند رسمی انتقال ممکن دانسته است (خرازی و همکاران، ۱۳۹۳: ۲۴۶) و در واقع، پذیرفتن این نظریه به مفهوم بازگشایی و از سرگیری دعاوی پایان یافته است که بر اعتبار دستگاه قضایی هم خدشه وارد می‌کند. بر همین بنیاد، یکی از حقوق‌دانان بر این باور است که پس از صدور حکم قطعی دائر بر محکومیت خوانده به تنظیم سند رسمی انتقال مورد معامله مانند ملک ثبت‌شده، یا الزام به تسلیم مورد معامله یا پرداخت ثمن و عوض قرارداد در حق خواهان، هیچ‌یک از دعاوی که در مقام و به‌منظور انتفای قرارداد و ابطال و بی‌اعتباری آن اقامه می‌شود، به‌علت شمول اعتبار امر مختوم و مغایرت و مخالفت با اعتبار مزبور، قابلیت استماع نداشته و همه آن دعاوی محکوم به رد است (نهرینی، ۱۳۹۲: ۲۳۶). استاد کاتوزیان نیز معتقدند اعتبار امر قضاوت‌شده به مقررات صریح حکم اختصاص ندارد و ممکن است ناشی از امری باشد که تنها به‌طور ضمنی مورد حکم واقع شده است (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۱۶۵) و بر همین بنیاد، برخی حقوق‌دانان درباره اعتبار امر قضاوت‌شده ضمنی (غمامی و محسنی، ۱۳۹۰: ۱۷۷) نوشته‌اند که باید در پذیرش آن که در حد یک ایده است، احتیاط کرد و از توسعه آن که توسعه راه‌های تخدیش در آراست، پرهیز کرد. در دهه‌های اخیر نیز رویه قضایی به‌درستی از دکترین حقوق پیروی کرده و هیأت عمومی

شعب حقوقی دیوان عالی کشور به لحاظ قطعیت یافتن حکم خلع بد متصرف زمین مزروعی در دادگاه تجدیدنظر استان، حکم صادره به سود متصرف و به زیان مالک مبنی بر پرداخت دسترنج رعیتی همان قطعه زمین را فاقد توجیه قانونی دانسته و در مقام نقض آن برآمده است (مجموعه مذاکرات دیوان عالی کشور، ۱۳۸۱: ۳۳۶). همچنین برخی نویسندگان دعوای استرداد چک به سبب ربوی بودن را به لحاظ صدور حکم محکومیت صادرکننده به پرداخت وجه و قطعی شدن آن، مسموع ندانسته و مبادرت به صدور قرار عدم استماع دعوا کرده‌اند (خدابخشی، ۱۳۹۴: ۱۸۲-۱۸۳) که به نظر می‌رسد بر همین بنیاد استوار باشد.

معیار دیگر تشخیص ارتباط میان دعوای را می‌توان در فرایند اجرای حکم هر یک از آن دعوای جست‌وجو کرد. برای شناخت این مهم بایسته است که در همان ابتدای فرایند دادرسی در پی یافتن پاسخ به این پرسش بود که آیا با صدور حکم به نفع خواهان‌های هر دو دعوا، هنگام اجرای احکام میان آنها تعارضی پیش خواهد آمد. استاد متین دفتری که پیشنهاددهنده این معیار است، در این زمینه می‌نویسد: «ارتباط کامل به معنی مسئله مشترکی است که در هر دو دعوا مبتلا به بوده و اشتراک آنها به حدی می‌باشد که اگر در دادگاه نسبت به آن دو نظر مغایر اتخاذ کنند، جمع بین دو حکم یعنی اجرای هر دو با هم غیرممکن باشد» (متین دفتری، ۱۳۹۱: ۲۱۴). از این رو، قانونگذار در مواردی آثار زیانبار ناشی از تعارض در اجرای احکام را از نظر دور نداشته و به منظور پیشگیری از پدید آمدن چنین وضعیتی، اجرای حکم مربوط به یکی از دعوای را منوط به فسخ رأی مربوط به دعوای دیگر دانسته است. از دعوای تخلیه و الزام به انجام تعمیرات موضوع ماده ۲۳ قانون روابط مؤجر و مستأجر ۱۳۵۶ می‌توان به عنوان دو دعوای مرتبط از منظر اجرای حکم یاد کرد. قانونگذار در ماده مزبور اقامه دعوای تخلیه را مانع رسیدگی به دعوای تعمیرات ندانسته، اما اجرای حکم الزام به تعمیرات عین مستأجره را منوط به فسخ حکم تخلیه می‌داند.

۳.۳. معیار قابلیت استماع دعوای تجزیه‌ناپذیر و منع محکومیت مضاعف

معیار دیگر احراز ارتباط میان دعوای را می‌توان در قابلیت استماع دعوای دانست. طبع و ماهیت برخی دعوای به گونه‌ای است که خواهان نه از روی میل و اختیار و بلکه به حکم قانون و حاکمیت برخی از اصول بنیادین دادرسی، ناگزیر به اقامه دو یا چند دعوا در ضمن یک دادخواست و به طرفیت دست‌کم دو یا چند شخص خواهد بود و چنانچه هر یک از این دعوای به طور مستقل و جداگانه اقامه شده باشند، امکان ورود در ماهیت دعوا و رسیدگی به آنها منوط بر آن است که هر دو دعوا به نحو توأم مورد رسیدگی قرار گیرند، در غیر این صورت و به لحاظ عدم امکان رعایت برخی از اصول مهم و بنیادین دادرسی یا وجود مانع

قانونی، دادگاه ناگزیر از صدور قرار عدم استماع دعوا خواهد بود. برای مثال، چنانچه شخصی مال غیرمنقول متعلق به خود را به دیگری انتقال دهد و پس از آن، منتقل‌الیه نیز آن را به شخص ثالثی منتقل کند، ناگزیر از اقامه دو دعوی اعلام بطلان و بی‌اعتباری معامله به طرفیت منتقل‌الیه و شخص ثالث در ضمن یک دادخواست خواهد بود و چنانچه هر یک از این دعاوی را به‌طور جداگانه اقامه کرده باشد، ورود در ماهیت دعوا یا به‌عبارتی رسیدگی ماهوی به این دعوی منوط به توأم شدن این دعاوی است. هیأت عمومی دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه شماره ۱-۱۳۶۲/۱/۲۲ ارتباط میان دعاوی را که به کیفیت مذکور اقامه شده باشند از نوع ارتباط کامل دانسته و بر ضرورت توأم کردن این دعاوی و رسیدگی به آنها در ضمن یک دادرسی تأکید ورزیده است. مسئله حقوق و منافع مشترک نیز شایسته بررسی است. در برخی موارد دو یا چند شخص در یک موضوع دارای حقوق و منافع مشترک بوده و به موجب نص صریح قانون، استماع دعوا منوط بر آن است که همگی آنها دادخواهی کنند. از دعوی فسخ موضوع بند ۴ ذیل ماده ۱۲ ق.ر.م.م. ۱۳۵۶ می‌توان به‌عنوان مصداقی از این دعوی یاد کرد. بند مزبور ناظر بر موردی است که مستأجر فوت کند و وراثت خواستار فسخ رابطه استیجاری با مالک باشند. در این فرض استثنایی چنانچه برخی از وراثت‌به‌تنهایی دعوی فسخ عقد اجاره را اقامه کنند، دادگاه بدون رسیدگی ماهوی مبادرت به صدور قرار عدم استماع دعوا خواهد کرد و اگر هر یک از وراثت‌به‌طور جداگانه دادخواهی کرده باشند، با توأم شدن دعاوی، دادگاه امکان ورود در ماهیت دعوا و پس از آن صدور حکم را خواهد داشت و بدین‌گونه از هدر رفتن وقت و هزینه‌های پرداخت‌شده و به‌تبع آن نارضایتی مراجعان به دادگستری جلوگیری به‌عمل خواهد آمد.

از میان عناصر دعوا، موضوع دعوا مهم‌ترین آنها به‌شمار می‌رود و همین عنصر نقش محوری و کلیدی در تشخیص وجود ارتباط میان دعاوی دارد. اگر در دو یا چند دعوایی که در جریان رسیدگی قرار دارند، موضوع دعوا و خواننده آن مشترک بوده و فقط خواهان‌های آن متفاوت از یکدیگر باشند، بی‌گمان میان آن دعاوی ارتباط کامل وجود دارد، زیرا با فرض رسیدگی جداگانه به هر یک از این دعاوی، این احتمال وجود دارد که هر یک از دادگاه‌ها خواننده را به استرداد موضوع دعوا یا پرداخت بهای آن در حق خواهان‌ها محکوم کنند و در آن صورت خواننده راجع به یک موضوع، چند حکم محکومیت دریافت کند یا به دیگر سخن، موجب محکومیت مضاعف خواننده شود. پس، در این فرض خواننده باید در نخستین جلسه دادرسی، دادگاه را از وجود دعوی دیگر آگاه سازد و دادگاه، نخست وحدت موضوع دعوی را احراز کرده و سپس به‌منظور پیشگیری از صدور احکامی که موجب محکومیت مضاعف خواننده خواهد شد، به تمام دعاوی به‌نحو توأم رسیدگی کرده و طی رأی واحد تکلیف همه

ادعاها را روشن خواهد کرد. در نظام حقوقی کامن‌لا شکل خاصی از دعاوی مرتبط به نام Interpleader وجود دارد که جای آن در نظام حقوقی کشورهای حقوق نوشته و از جمله کشور ما به نحوی که صریح در معنا باشد، خالی است. در این نوع دعاوی مرتبط، چنانچه شخصی که مال یا وجهی را در تصدی خود دارد و درباره آن مال یا آن وجه، دعاوی متعددی از سوی دو یا چند خواهان در دادگاه‌های مختلف اقامه شود، متصدی یا به عبارتی شخصی که وجه یا مال موضوع دعوا را در اختیار دارد، می‌تواند از دادگاه درخواست کند که همه آن دعاوی را تجمیع کند و طی یک دادرسی مورد رسیدگی و صدور رأی قرار دهد. یکی از شرایط بنیادین تحقق این نوع دعاوی مرتبط آن است که میان ادعاهای خواهان‌های این دعاوی تعارض وجود داشته باشد. از مزایای رسیدگی توأم به این دعاوی، آن است که از صدور احکام متعارض پیشگیری می‌کند و افزون‌بر آن، موجب صرفه‌جویی در وقت و نیروی طرفین دعوا و سیستم قضایی می‌شود (Friedenthal, 1985: 763).

۴. نتیجه‌گیری

برای تشخیص ارتباط میان دعاوی نمی‌توان قاعده ثابتی تبیین کرد. احراز این مهم را باید به‌عنوان یک امر موضوعی بر عهده دادرسان دادگاه‌ها گذارد. هر دادگاه برحسب موضوع دعوا و طبع رابطه حقوقی و میزان احاطه و دانش قضایی خود به تصمیم‌گیری در این زمینه می‌پردازد. به هر روی توجه به معیارهای ذیل کمک شایانی در احراز ارتباط میان دعاوی و به تبع آن سپری شدن یک دادرسی مطلوب و اجرای عدالت به‌نحو صحیح خواهد داشت. دادگاه در صدور حکم ناگزیر از بیان اسباب آن خواهد بود. اسباب حکم را می‌توان جهات و دلایلی دانست که موجب اقناع دادرس در حاکمیت یافتن یکی از دو طرف در دعوا می‌شود و اساس و مبنای منطوق حکم را تشکیل می‌دهد. در واقع، اسباب حکم بر دعاوی دیگر اثرگذار است و برحسب مورد رد یا پذیرش دعاوی دیگر را در پی دارد. معیار دیگر احراز ارتباط میان دعاوی به ملازمه اثباتی آنها بازمی‌گردد. در بسیاری از موارد، پیوند میان دو یا چند دعاوی اقامه‌شده در ضمن یک دادخواست چنان عمیق است که صدور حکم به نفع خواهان در دعاوی نخست، پیروزی او را در دعوا یا دعاوی دیگر مسلم خواهد کرد.

دادگاه پس از سپری شدن فرایند دادرسی، با صدور حکم به نزاع طرفین پایان می‌بخشد و از آن پس قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده حاکمیت می‌یابد. پس از صدور حکم قطعی، رسیدگی به دعاوی که پذیرفتن آن در تعارض با اسباب و منطوق حکم پیشین باشد، ناممکن بوده و

دادگاه ناگزیر از صدور قرار عدم استماع دعوا خواهد بود. بنابراین، آثار ناشی از حاکمیت یافتن قاعده اعتبار امر قضاوت شده، معیار مناسبی برای احراز ارتباط میان دعاوی خواهد بود. در برخی موارد خاص، موضوع دعوا قابلیت تجزیه نداشته و اشخاص ذی نفع باید همگی و به موجب یک دادخواست در مقام دادخواهی برآیند. همچنین طبع و ماهیت برخی دعاوی به گونه‌ای است که خواهان برای دست یافتن به مقصود خود، نه از روی میل و اختیار و بلکه به حکم قانون ناگزیر از اقامه دو یا چند دعوا خواهد بود. حال اگر هر یک از این دعاوی جداگانه اقامه شوند، دادگاه بدون رسیدگی ماهوی مبادرت به صدور قرار عدم استماع همه دعاوی خواهد کرد. از این رو توأم شدن این دعاوی و فراهم ساختن زمینه استماع آنها امری بایسته است.

موضوع دعوا نقش بارزی را در احراز ارتباط میان دعاوی ایفا می‌کند. چنانچه دو یا چند خواهان به طرفیت یک خواننده و راجع به یک موضوع دادخواهی کرده و ادعای آنها در تعارض با یکدیگر باشند، بی‌گمان میان آن دعاوی ارتباط کامل وجود خواهد داشت. هدف خواهان از دادخواهی و صرف وقت و هزینه آن است که دادگاه به سود او حکم صادر کند و با به موقع اجرا گذاردن آن، به حقوق خود دست یابد. هنگامی که دو یا چند دعوا به طور جداگانه در جریان رسیدگی قرار دارند، این امکان وجود دارد که دادگاه به سود خواهان هر یک از این دعاوی حکم صادر کند و عملیات اجرایی آنها در تعارض با یکدیگر قرار گیرند. بنابراین، از ناممکن بودن جمع اجرای دو حکم می‌توان به عنوان معیاری برای احراز ارتباط میان دعاوی بهره برد.

منابع

الف) فارسی

۱. ابهری، حمید (۱۳۹۱). آیین دادرسی مدنی (۲) جریان دادرسی؛ از آغاز تا پایان. بابلسر: انتشارات دانشگاه مازندران.
۲. انصاری، مسعود؛ طاهری، محمدعلی (۱۳۸۴). دانشنامه حقوق خصوصی. ج ۱، تهران: محراب فکر.
۳. بدریان، فخرالدین (۱۳۹۱). بررسی تطبیقی دعاوی متقابل. تهران: نگاه بینه.
۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۵). دانشنامه حقوقی. ج ۳، تهران: امیرکبیر.
۵. خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۴). حقوق دعاوی (تحلیل و نقد رویه قضایی). تهران: شرکت سهامی انتشار.
۶. شمس، عبدالله (۱۳۸۰). آیین دادرسی مدنی دوره پیشرفته. ج ۱، تهران: میزان.
۷. ----- (۱۳۸۱). آیین دادرسی مدنی دوره پیشرفته. ج ۲، تهران: میزان.
۸. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه دهخدا. ج ۲، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید.
۹. زندی، محمدرضا (۱۳۹۱). رویه قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران در امور خانواده ۴ (تشریفات دادرسی). ج دوم، تهران: جنگل.
۱۰. عابدیان، میرحسین؛ اسدزاده، مجتبی؛ فیروزمند، علی (۱۳۸۸). در تکاپوی عدالت، تهران: میزان.

۱۱. غمامی، مجید؛ محسنی، حسن (۱۳۹۰). آیین دادرسی مدنی فراملی. تهران: سهامی انتشار.
۱۲. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۶). اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی. ج پنجم، تهران: دادگستر.
۱۳. متین دفتری، احمد (۱۳۹۱). آیین دادرسی مدنی و بازرگانی. ج ۱ و ۲، چ چهارم، تهران: انتشارات مجد.
۱۴. مجموعه نظریه‌های مشورتی اداره کل حقوقی قوه قضاییه در امور مدنی (۱۳۹۳). ج ۱: آیین دادرسی مدنی و اجرای احکام مدنی از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۹۲) گردآورندگان: محمد خرازی، حمید گوینده، فریدون تحصیل دوست، غلامحسین افتاده، تهران: انتشارات روزنامه رسمی کشور.
۱۵. محسنی، حسن (۱۳۹۵). «رویکردی تطبیقی بر دعوی تقابل»، فصلنامه تحقیقات حقوقی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، بهار، دوره ۱۹، ش ۱.
۱۶. محسنی، حسن (۱۳۹۳). اداره جریان دادرسی مدنی، بر پایه همکاری و در چارچوب اصول دادرسی. تهران: شرکت سهامی انتشار، ج سوم.
۱۷. محسنی، حسن (۱۳۹۱). «دعوی مرتبط و ناکارآمدی مقررات مرتبط»، مجله حقوقی دادگستری، سال هفتادوششم، ش ۷۷، بهار.
۱۸. مذاکرات و آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور سال ۱۳۸۲ (۱۳۸۵). ج ۹، چ اول، تهران: روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران.
۱۹. مذاکرات و آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور سال ۱۳۷۸ (۱۳۸۱). ج ۸، چ اول، تهران: روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران.
۲۰. مذاکرات و آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور سال ۱۳۸۴ (۱۳۸۷). ج ۱۱، چ اول، تهران: روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران.
۲۱. مذاکرات و آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور سال ۱۳۸۶ (۱۳۸۹). ج ۱۳، چ اول، تهران: روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران.
۲۲. معین، محمد (۱۳۵۷). فرهنگ فارسی. ج سوم، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
۲۳. نهرینی، فریدون (۱۳۹۲). ایستایی اجرای حکم دادگاه. تهران: گنج دانش.
۲۴. واحدی، جواد (۱۳۷۰). «دعوی متقابل»، مجله قضایی و حقوقی دادگستری، سال اول، ش ۲، زمستان.
۲۵. نفیسی، علی اکبر (۱۳۴۳). فرهنگ نفیسی. ج ۱، تهران: کتابفروشی مروی.

ب) خارجی

26. Cadet, Loïc (2010). *connexité*, in: Rep.pr.civ, Paris, Dalloz.
27. Cornu, Gérard (2007). *Vocabulaire juridique*, Paris, Puf, 8^e éd.
28. Friedenthal, Jack, Mary Kane, Arthur Miller, (1985). *Civil Procedure*, USA: West Publishing Co.
29. Motulsky, Henry (1973). *La cause de la demande dans la délimitation de l'office du juge*, in : ÉCRITS, Paris : Dalloz, 1974, Tome I: études et notes de procédure civile, pp. 101-124.